

جزئیات عکاسی جمعه سیاه

۱۷ بهمن ۱۳۹۴ ساعت ۲۱:۳۱

عباس ملکی عکاس روزنامه کیهان و ثبت کننده لحظه های تکان دهنده حوادث انقلاب و جنگ، روز هفدهم شهریور ۵۷، مامور شد از تظاهرات میدان ژاله که بعدها به میدان شهدا تبدیل شد، عکاسی کند و جمعه سیاه را به تصویر بکشد.

تازه عمل جراحی قلب را از سر گذرانده بود، با این همه با نهایت لطف و با صدائی سرشار از مهربانی تواضع و امید با ما سخن گفت و گوئی همچنان همان تصویرگر جسوری است که با هر عکسی که می گرفت لرزه بر اندام رژیم می افکند و با کوله بار ارزشمندی از ایمان و تخصص، پیام مظلومیت ملتش را که هنوز هم سرنوشت او بزرگ ترین دغدغه اوست، به انسانهای آزاده جهان ابلاغ می کرد. او نیز آن چنان که شایسته جسارت و پایدردیش بود مورد اکرام قرار نگرفت، ولی تا دنیا باقی است و تا دلی برای خوبی ها و جوانمردی ها می تپد، تصاویر بسیار تاثیر گذار او، از حافظه تاریخی آزادیخواهان پاک نخواهد شد.

*متولد چه سالی هستید ؟ چه شد که عکاسی را انتخاب کردید؟

من متولد ۱۳۲۶ در شهرستان زرنند ساوه هستم. دوران ابتدایی را در آنجا تحصیل کردم و چون در آنجا امکان ادامه تحصیل نبود به تهران آمدم. در تهران همزمان با تحصیل، کار هم می کردم. حدود سال ۴۰ بود که وارد محیط کار شدم و در فروشگاههای در لاله زار به نام فتومتر و پل که وسایل عکاسی می فروخت، مشغول به کار شدم. از همان جا بود که با دوربین آشنایی پیدا کردم و گاهی هم از همان جا دوربین قرض می کردم و از بچه های خانه مان عکس می گرفتم. بعد مسئله سربازی پیش آمد که من معافیت کفالت گرفتم و سربازی نرفتم.

*چه شد که وارد کار مطبوعات شدید؟

یکی از آشنایان که در روزنامه کیهان بودند، گفتند که یک نفر به سربازی رفته و در آنجا یک جای خالی هست و تو بیا و مشغول به کار شو.

*چه سالی؟

*در چه زمینه‌ای عکاسی می‌کردید؟

اول که وارد کیهان می‌شدی، به تو اجازه عکاسی نمی‌دادند. اول باید از ظهور فیلم و تاریکخانه شروع می‌کردی و به تدریج پیش می‌رفتی و تازه اجازه می‌دادند که عکس چاپ کنی.

*بهترین شیوه برای استاد شدن.

بله. وقتی که انسان با همه مراحل یک کار آشنا و بر آن مسلط شود و همه جنبه‌های کار را بشناسد، طبیعتاً در اثری که بعدها خلق خواهد کرد، تاثیر می‌گذارد. به هر حال دو سه سالی در این بخش کار کردم تا به تدریج به من دوربین دادند و گفتند وقتش هست که بروی و عکس بگیری.

*آیا بخشهای جداگانه کیهان، از جمله زن و روز و کیهان ورزشی و بقیه کادر و عکاس جداگانه خودشان را داشتند؟

خیر، این طور نبود. زن روز گاهی اوقات به مناسبت‌هایی مثل انتخاب دختر شایسته، عکاس جداگانه‌ای را به کار می‌گرفت، چون مثلاً همین مراسم جزو پروژه‌های بزرگ آن بود، ولی اکثر مواقع از عکاسان کیهان استفاده می‌شد.

*شما خودتان از کدام سرویس شروع کردید؟

به تدریج به من دوربین دادند که می‌توانستم بروم عکس بگیرم. مثلاً اگر مصاحبه‌ای پیش می‌آمد، تصادفی پیش می‌آمد، می‌رفتم و عکس می‌گرفتم. یک سال به این شکل می‌رفتم تا کم کم به من اطمینان پیدا کردند و می‌توانستم در همه زمینه‌ها کار کنم.

*اولین عکسی که از تظاهرات و انقلاب گرفتید و برایتان خاطره انگیز است، کدام عکس است؟

حکومت نظامی اصفهان. روز جمعه بود و من در کیهان کشیک بودم. دکتر مصباح زاده گفت، «پاشو برو اصفهان». گفتم، «چی شده؟» گفتم، «حکومت نظامی شده». یک ماشین شخصی دربستی به من داد و من شبانه راه افتادم. صبح که رسیدم آنجا دیدم

هتل عباسی و بانکها و بعضی از مراکز را مردم تخریب کرده‌اند و درگیری شده و چون شم خبری داشتم و دیگری فهمیدم عکس خبری یعنی چه، عکسهائی گرفتم و فرستادم و همان روز در کیهان چاپ شدند، یعنی شب از تهران راه افتادم و فردای آن روز عکسهایی که فرستادم چاپ شدند. از تهران به من خبردادند که مجروحان درگیریهای شب قبل اصفهان را در بیمارستان ثریا (شهید بهشتی) بستری کرده‌اند و تو باید حتما عکسهای اینها را بگیری. یکی از نماینده‌های کیهان گفت، «هر کسی بخواهد به بیمارستان وارد یا از آن خارج شود، هر چه که داشته باشد، از او می‌گیرند و حتی اجازه نمی‌دهند مردم برای بیمارانشان، کمپوت ببرند، چه رسد به این که تو بخواهی با دوربین وارد شوی.» پرسیدم، «پس تکلیف چیست؟ و من بالاخره باید یک جوری وارد بیمارستان شوم.» این آدمی که این حرف را به من زد، جوانک بسیار زرنکی بود و گفت، «من تو را از راهی که از بالای پشت بام بیمارستان بلدم، می‌برم.» خلاصه با هزار جور آرتیست بازی از بام گذشتیم و رفتیم.

فیلم را چه جور برگردانید؟

*از همان راهی که رفته بودیم، برگشتیم.

کسی متوجه نشد؟

من توانستم سریع و در ظرف پنج شش دقیقه، حدود بیست و پنج و شش نفر را عکس بگیرم و عکسها را از طریق نمایندگی، بلافاصله به تهران رساندم و صفحه اول کیهان چاپ شدند. خلاصه اولین عکس انقلاب را با این وضع و قاچاقی گرفتم.

*بعد چه شد؟

حکومت نظامی افتاد دنبال عکاسی که این عکسها را گرفته بود و به آنها نشانی داده بودند که سوار یک بی.ام. و سفید است و دارد تند تند عکس می‌گیرد. فردا صبح مرا گرفتند و بردند حکومت نظامی. پرسیدند، «کی گفته عکس بگیری؟ به چه اجازه ای این کار را کردی؟» گفتم، «من مامور و معذور. مرا به ماموریت فرستاده‌اند و عکس را که برای خودم نمی‌گیرم. از دکتر مصباح زاده بپرسید که چرا مرا فرستاده.» گفتند، «تو اجازه نداری عکس بگیری.» گفتم، «من که آدم خودم نیستم. رئیس اجازه بدهد و بگوید نگیر، نمی‌گیرم.» بیست و چهار ساعتی مرا نگه داشتند.

*اذیتان هم کردند؟

خدا و کیلی نه، ولی بعدش اذیت شدم، چون اینها دستور توقیف مرا داده بودند، اما دستور آزادی را نداده بودند و در ظرف یک روز، پنج بار توسط ماموران حکومت نظامی دستگیر شدم. همین که در خیابان قدم می‌گذاشتم، یکی مرا می‌گرفت و می‌برد حکومت نظامی. باز آزادم می‌کردند و دوباره.

*ظاهرا ازطرف مردم هم مورد لطف قرار می گرفتید و حس می کردند مامور دولت هستید و اذیتان می کردند.

این اتفاق، بیشتر در قم روی می داد. مخصوصا در ماه مبارک رمضان که شبها می آمدند به خیابان ها و ما می رفتیم عکس بگیریم، از یک طرف ماموران ، ما را می گرفتند و از یک طرف هم مردم به ما شک داشتند.

*در کدامیک از وقایع قم حضورداشتید؟

اولین حکومت نظامی. در تمام طول ماه رمضان آنجا بودم و همه وقایع را عکس گرفتم.

*و همه این عکسها را به کیهان دادید؟

بله.

خودتان هیچی ندارید؟

حتی یک دانه، ما فیلم ها را می فرستادیم، ظاهر و چاپ و بعد هم آرشیو می کردند. به ما نمی دادند که داشته باشیم.

*از روز هفده شهریور که آن عکس تاریخی و با شکوه را انداخته اید تعریف کنید.

صبح هفده شهریور بود که متوجه حکومت نظامی تهران شدم . من آمدم کیهان. دیگر به من اطمینان داشتند و گفتند، « برو میدان ژاله که نیروها آنجا مستقر هستند، سریع عکس بگیر و بیا.» من خودم را تا میدان بهارستان رساندم و از آنجا به بعد، دیگر نگذاشتند ماشین جلو برود و پیاده رفتم. نرسیده به میدان، دیدم یک نفربر ایستاده و فهمیدم که یک پیش بینی هایی کرده اند. وارد میدان که شدم ،دیدم از طرف میدان امام حسین، خبری نیست، ولی ازطرف خیابان پیروزی، یک عده ای دارند می آیند. درخیابان پیروزی آتشی هم روشن کرده بودند. من به اطراف نگاهی انداختم و از یک درخت رفتم بالا که از آنجا عکس بگیرم که یکی از پاسبان ها گفت، «مرد حسابی ! تیر هوایی که بزنند کارت ساخته است. بیا پایین!» من چند تا عکس از جمعیت گرفتم و با عجله آمدم پایین و دیدم که جمعیت از سه طرف میدان پر شد، ولی از طرفی که من بودم، یعنی از طرف میدان بهارستان، خبری نبود. یک عده کمی کنار شهرداری ایستاده بودند. یک سرگردی آنجا بود، پشت بی سیم گفت، «ما اینجا فقط شصت نفر نیرو داریم و اگر اینها بخواهند جلو بیایند، ما را پرس می کنند. چه دستور می دهید؟ چه کنیم؟» از پشت بی سیم گفتند که

نیروهای کمکی می فرستند. من در اطراف می چرخیدم و از مردم که شعار می دادند عکس می گرفتم که یکهو دیدم تیراندازی شروع شد. من دیدم که حتی یک نفر عکاس هم وسط میدان نمانده و تصمیم گرفتم به هر قیمتی که شده از آن صحنه عکس بگیرم. سریع خودم را گوشه‌ای کشیدم و از تمام آن صحنه‌ها، عکس گرفتم.

*واقعاً شاهکار زدید. باید کسی آنجا می بود تا می فهمید در آن شرایط هولناک، شما چه کرده‌اید. آیا موقعی که هلیکوپترها از بالا مردم را به رگبار بستند، توانستید عکس بگیرید ؟

من این چیزها را ندیدم. در میدان، جلوی اداره برق، نیروی کمکی پیاده شد. نیروها از طرف میدان امام حسین آمده و مردم را محاصره کرده بودند. نیروی آماده داشتند. ممکن است بعداً این کار را کرده باشند، ولی تا وقتی که من بودم، چیزی ندیدم. بیشتر می گفتند که تیراندازی از بالا شایعه است، به هر حال وقتی تیراندازی در میدان تمام شد، من از میدان خالی هم عکس گرفتم. مردم فرار کرده و نیروها هم رفته بودند.

*از جنازه ها هم عکس گرفتید؟

من سه تا جنازه دیدم و عکسشان را گرفتم.

*دچار مشکلی نشدید؟

تازه وقتی می خواستم بروم ، آن افسری که گفتم سرش خلوت شده بود و دستور داد که مرا بگیرند و به سرباز گفت، «این فلان فلان شده را زود بگیر!» و یک دشنام اساسی هم به ما داد . سرباز تعلل کرد تا من توانستم فرار کنم. افسر دستور داد که ، «بزنش!» و سرباز، باز وقت کشی کرد تا خلاصه من از معرکه در رفتم و رفتم بین جمعیت و خودم را از دید آنها پنهان کردم . آن روزها سه تومن پول زیادی بود. به یک تاکسی گفتم، «سی تومن بگیر و مرا ببر.» خلاصه عکسها را رساندم کیهان و استادم آقای پرتوی ، فیلمها را گرفتند و خودشان بردند که چاپ کنند. بعد که عکسها را آوردند و کف عکاسی پخش کردند، هرکس عکسها را دید، گریه کرد. بعد آقای هاشمی خبرنگار کیهان گفت، «تو اینجا نمان، چون قطعاً ماموران حکومت نظامی دنبالت می گردند.» من دیگر نفهمیدم آن عکسها چه شدند تا سال ۵۸ یکی از آنها را در زن روز چاپ کردند و از من خواستند صحبتی بکنم و بعد هم در روزنامه کیهان عکسی چاپ شد و به تدریج عکسها از یک جاهایی ظاهر شدند. به من که عکسی ندادند.

*آیا کسی از شما نخواست که عکسهایتان را بخرد؟

من که نگاتیوی در اختیار نداشتم، ولی شنیدم که بعضی از عکسها به قیمتهای خوبی به خبرگزاریهای خارجی فروخته شدند. عکسها متأسفانه خارج شده بودند.

منبع: فارس

آدرس مطلب :

[سياه-جمعه-عكاسي-جزئيآء/https://www.cafetari.kh.com/news/32541/](https://www.cafetari.kh.com/news/32541/سياه-جمعه-عكاسي-جزئيآء/)